



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

محمد باقر مدرس بستان آبادی

خانہ شاہکی

مادون

در شرح حال

چهارده معصوم علیہ السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خانه‌های ماذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم السلام (بخش مربوط به امام حسن عسکری علیه السلام)

نویسنده:

محمد باقر مدرس بستان آبادی

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	خانه‌های مأذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	امام حسن عسکری
۷	القاب امام حسن عسکری
۸	دلایل امامت او
۸	ابوهاشم جعفری چه فکر می‌کرد
۸	سعید بن عبدالله در منزل امام
۹	امام حسن عسکری به زبان‌های مختلف سخن می‌گوید
۹	امام استخوان پیامبری را از مشت راهب بیرون آورد و باران قطع شد
۱۰	زندگانی امام حسن عسکری
۱۰	عیسی بن صبیح و اعجاز امام
۱۱	امام در خانه‌ی صالح بن وصف
۱۱	دو سال در زندان مهتدی بالله
۱۲	امام در زندان علی بن حزین و اعجاز ایشان
۱۲	مدت زندانی شدن امام حسن عسکری
۱۲	جواب امام حسن عسکری به اسحاق کندی در رد قرآن
۱۳	نامه‌ی محمد بن عبدالله به امام عسکری و پاسخ ایشان
۱۴	بشر بن سلیمان به خرید نرگس خاتون مأمور می‌شود
۱۴	نگاه عمیق امام حسن به نرگس
۱۵	خبر از حکیمه خاتون
۱۵	مثل او مثل موسی بن عمران است در رحم مادر
۱۶	امام عسکری دو وظیفه‌ی سنگین را انجام می‌داد

- ۱۷ امام یازدهم از ولادت صاحب‌الامر به والی خود خبر می‌دهد
- ۱۸ آمدن امام به گرگان و اطلاع جعفر بن شریف
- ۱۸ حکایت احمد بن عبدالله، والی ری از امام عسکری
- ۲۰ بیماری امام و شهادت او
- ۲۰ حرکت مردم شهر سامرا در وفات امام عسکری
- ۲۰ امام زمان بر جنازه‌ی پدرش نماز می‌خواند
- ۲۱ تفتیش خانه امام حسن عسکری و ماجرای صیقل
- ۲۲ واقفیه‌های قرن سوم
- ۲۲ فرقه‌ی جعفریه
- ۲۳ ثبات فرقه‌ی اثناعشری
- ۲۳ پاورقی
- ۲۶ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

خانه‌های مأذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرس بستان‌آبادی، محمد باقر، ۱۳۰۷-

عنوان و نام پدیدآور : خانه‌های مأذون در شرح حال چهارده معصوم علیهم‌السلام / تالیف محمدباقر مدرس بستان‌آبادی.

مشخصات نشر : تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : بیست، ۵۴۵ص.

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۷۱۲۶-۸۰-۹:

یادداشت : چاپ دوم: پاییز ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۹۰.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

یادداشت : نمایه.

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع : ائمه اثناعشر -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین‌الملل

رده بندی کنگره : BP۳۶/م۳۵۷خ۲ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۲۷۴۹

امام حسن عسکری

امام یازدهم، نام پدر: علی بن محمد الهادی. مادرش حدیث یا حدیثه یا سوسن و به قولی سلیل نام داشت و از زنان صالح روزگار بوده است و به قول مفید، ام‌ولد (یعنی کنیز) بوده. روز ولادت: جمعه هشتم یا دهم ربیع‌الثانی ۲۳۲ هجری قمری. مولده شهر ربیع الآخر و زاد فی‌الیوم الشریف العاشر مسعودی می‌گوید والدهی امام حسن عسکری - علیه‌السلام - در مدینه حامله شد و حضرت در سنه ۲۳۱ متولد شد. سن امام علی‌النقی (ع) در آن زمان شانزده سال و چند ماه داشت و در سال ۲۳۶ که به جانب عراق حرکت کرد سن مبارک امام حسن عسکری چهار سال و چند ماه بود. منتهی الآمال، باب ۱۳، ص ۳. مسعودی می‌نویسد: از عالم روایت شده که فرمود: وقتی سلیل مادر امام حسن عسکری نزد امام علی‌النقی آمد، آن حضرت فرمود: سلیل از آفت‌ها و گزندها و پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها محفوظ است. بعد او را خطاب کرد و فرمود: به همین زودی خداوند حجت خود را که زمین را پر از عدل و داد کند به تو عطا می‌کند. و می‌افزاید مادر امام حسن عسکری در مدینه حضرتش را حامله شد و او را در همان شهر به دنیا آورد و ولادت امام حسن عسکری نظیر ولادت پدران بزرگوارش بود. [۱].

لقاب امام حسن عسکری

صامت، هادی، رفیق، زکی، سراح، شافی، مرضی، حسن عسکری. او و پدرش و جدش به ابن‌الرضا شهرت داشتند. [۲]. مشهورترین

القاب امام حسن عسکری، صامت و زکی است و از این نظر که مانند پدر در اردوگاه خلیفه در سامرا سکونت داشتند به آن حضرت عسکری گویند و کنیه‌ی آن حضرت [صفحه ۴۲۴] ابو محمد است.

دلایل امامت او

یحیی بن یسار قنبری گوید: امام هادی چند ماه قبل از وفات خود به پسرش حسن وصیت کرد (یعنی او را به جای خود نصب کرد) و مرا با جمعی از دوستان شاهد گرفت. [۳]. علی بن عمر نوفلی می‌گوید: من در صحن منزل امام هادی در خدمتش بودم که پسرش محمد از نزد ما گذشت. به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! بعد از شما ایشان صاحب ماست؟ فرمودند: صاحب شما بعد از من حسن است. [۴]. ابوبکر فهفکی گوید. امام هادی - علیه السلام - به من نوشت: پسر من ابو محمد از نظر سرشت خیر خواه‌ترین آل محمد و از نظر حجت و برهان معتبرترین ایشان است. او پسر بزرگ‌تر و جانشین من است. رشته‌ها و احکام امامت به او می‌رسد. پس هر چه می‌خواهی از من بپرسی از او بپرس که تمام احتیاجات شما نزد اوست (نه نزد پسر دیگرم جعفر). [۵]. شاهویه بن عبدالله گوید: امام هادی به من نوشت: تو می‌خواستی بعد از وفات ابو جعفر درباره‌ی جانشین امام بپرسی و از آن جهت در اضطراب بودی. غم مخور، زیرا خدای عزوجل هیچ کس را پس از آنکه هدایتش کرده، گمراه نکند تا چیزهایی را که باید از آن بپرهیزند برایشان بیان کند. [۶] صاحب تو بعد از من، پسر من ابو محمد (ع) است. هر چه نیاز داشته باشی نزد اوست. خدا هر آنچه خواهد مقدم می‌دارد و آنچه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد و خودش می‌فرماید: «هر آیه‌ای را که نسخ کنیم یا به تأخیر اندازیم بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم.» [۷] آنچه برای خردمند لازم بود نوشتم. [۸].

ابوهاشم جعفری چه فکر می‌کرد

ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری گوید: بعد از مرگ ابو جعفر پسر امام هادی (ع) خدمت آن حضرت بودم. با خود فکر می‌کردم و می‌خواستم به زبان آورم که قصه‌ی ابو جعفر و ابو محمد (پسران امام هادی) (ع) مانند قصه‌ی ابوالحسن موسی بن جعفر و اسماعیل، پسران جعفر بن محمد - علیهم السلام - است. زیرا بعد از ابو جعفر انتظار امامت ابو محمد - علیه السلام - بود؛ چنانکه بعد از وفات اسماعیل هم موسی بن جعفر (ع) امام شد. ولی پیش از آن که من چیزی بگویم امام هادی (ع) به من متوجه شد و فرمود: آری ابوهاشم! خدا را درباره‌ی ابو محمد (ع) بعد از ابو جعفر [صفحه ۴۲۵] بداء حاصل شد نسبت به امری که برای او شناخته نبود، چنان که برای او بداء حاصل شد درباره‌ی موسی بن جعفر (ع)؛ بداء الله فی ابی محمد (ع) بعد ابی جعفر ما لم یکن یعرف له کما بداء له فی موسی بعد مزی اسماعیل بما کشف به عن حاله. [۹].

سعید بن عبدالله در منزل امام

سعید بن عبدالله از گروهی از بنی‌هاشم و یکی از آنها حسن بن حسن افطح روایت می‌کند که گویند: روز وفات محمد بن علی بن محمد، پسر بزرگ‌تر امام هادی جمعی در منزل ابوالحسن (ع) بودند و به او تسلیت می‌گفتند. در صحن منزل برای حضرتش فرش گسترده بودند و مردم اطرافش نشسته بودند. غیر از خادمان و مردم متفرقه حدود ۱۵۰ نفر از خاندان ابوطالب و قریش و بنی‌هاشم حاضر بودند. ناگاه پسر امام هادی، حسن عسکری با گریبان چاک زده آمد و در طرف راست امام هادی نشست و ما او را نمی‌شناختیم. بعد از مدتی امام هادی متوجه او شد و فرمود: پسر من! خدا را شکر کن که درباره‌ی تو امری پیش آورد. جوان گریست و شکر کرد و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین» و من خدا را به تمامیت نعمتش بر ما خاندان حمد و ثنا می‌گویم. ما پرسیدیم: این جوان کیست؟ گفتند: او حسن، پسر امام هادی است. او در آن وقت به نظر ما ۲۰ سال یا کمی زیاده‌تر

داشت. در آن روز ما او را شناختیم و فهمیدیم که امام هادی به امامت او اشاره کرده است. [۱۰].

امام حسن عسکری به زبان‌های مختلف سخن می‌گوید

ابوحزمه نصیر خادم گوید که مکرر شنیدم ابومحمد امام حسن با غلامان خویش به زبان آنها حرف می‌زند و در میان غلامان، ترکی و رومی و صقالبه [۱۱] وجود داشت و از این کار تعجب کردم و گفتم او در مدینه متولد شده و با کسی حشر و نشر نداشته تا آنکه امام هادی از دنیا رفت [صفحه ۴۲۶] و کسی او را ندید؛ پس چه طور این زبان‌ها را یاد گرفته و بدانها سخن می‌گوید. این پرسش مدتی ذهن مرا به خود مشغول کرده بود. روزی امام حسن عسکری رو به من کرد و فرمود: خداوند عزوجل حجت خود را از دیگر مردم و خلق خود جدا کرده و به او معرفت و شناخت تمام اشیا را اعطا فرموده و حجت او بر تمامی زبان‌ها و انسان و حوادث معرفت دارد و همه را می‌داند و هرگاه این طور نباشد میان او و دیگران که تحت هدایت او هستند چه تفاوتی خواهد بود؟ [۱۲].

امام استخوان پیامبری را از مشت راهب بیرون آورد و باران قطع شد

ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری می‌گوید: در زندان جوشق، من و پنج شش نفر از شیعیان از جمله حسن بن محمد و محمد بن ابراهیم عمری محبوس بودیم. ناگهان ابومحمد حسن بن علی عسکری (ع) و بردارش جعفر را به زندان آوردند. ما نسبت به امام عسکری نگران شدیم و آن روز زندانبان، صالح بن وصیف بود. همراه ما یک مرد حمجی نیز در زندان بود. امام حسن عسکری رو به ما کرد و پنهان به ما گفت: اگر این مرد (یعنی حمجی) نبود من به شما خبر می‌دادم که چه کسی آزاد می‌شود. این مرد ناظر شماس است و همه چیز شما را می‌نویسد و به خلیفه گزارش می‌دهد و او در این لباس مانند گرگ در لباس میش است و می‌خواهد شما را اغفال کند و به تله اندازد، به گونه‌ای که شما نفهمید تا خود را از شر او حفظ کنید. ابوهاشم گوید: ما چند نفر تحمل نکردیم و لباس‌های او را تفتیش کردیم. دیدیم قضایای ما را می‌نویسد و در بین لباس‌ها پنهان کرده و تمامی گزارش‌های ما را با سعایت و کذب در آن نوشته است. نامه را در آوردیم و او را از این عمل برحذر داشتیم. امام حسن روزها در زندان روزه می‌گرفت و وقتی افطار می‌فرمود ما هم با او غذا می‌خوردیم و از طعام او متنعم می‌شدیم. غلام هر روز غذای او را مهر شده می‌آورد. ابوهاشم گوید: من هم در کنار امام شروع کردم به روزه گرفتن تا آن که ضعیف شدم. به غلام خود گفتم برای من نان قندی (نان شیرین) بیاورد و غلام آن را آورد. من پنهانی در یک گوشه آن را خوردم، به طوری که کسی مرا ندید. سپس به سوی همراهان برگشتم. امام مرا دید و تبسم کرد و فرمود: افطار فرمودی؟ و من خجالت کشیدم. فرمود: ابوهاشم! محذوری نیست. هر وقت دیدی ضعیف شدی و خواستی قوتی پیدا کنی گوشت بخور، زیرا نان شیرین قوتی ندارد. سپس فرمود: به نظر من تو سه روز افطار کن؛ زیرا بنیه‌ی انسان هر وقت روزه او را ضعیف کند با سه روز افطار قوی می‌شود. ابوهاشم گوید: از زندانی بودن امام عسکری مدتی گذشت که قحطی شدید و خشکسالی در سامرا مردم را فرا گرفت. خلیفه معتمد بن متوکل، مردم را به استسقا دعوت کرد و مردم بیرون [صفحه ۴۲۷] آمدند و سه روز متصل استسقا نمودند و باران خواستند. خبری نشد. روز چهارم جاثلیق [۱۳] بیرون آمد و نصارا و راهبان شهر همراه او بودند و در میان آنان راهبی بود که هر وقت دستش را سوی آسمان بلند می‌کرد باران سیل آسا می‌بارید! در روز دوم هم بیرون آمدند. باز به حد کافی باران آمد و مردم تعجب کردند و در شک افتادند و برخی دین نصارا را قبول کردند. این حرکت برای خلیفه بسیار گران تمام شد. ناچار به صالح بن وصیف زندانبان پیامی فرستاد که امام حسن عسکری را از زندان پیش من بیاورید. وقتی امام در مجلس معتمد حضور یافت گفت: یا ابوجعفر! امت پیامبر را دریاب که از دین خارج می‌شوند و جریان را توضیح داد. امام فرمود: دستور بده روز سوم هم برای استسقا بیرون بروند. معتمد گفت: مردم از باران بی‌نیاز شده‌اند. برای

استسقا زمینه نیست. امام فرمود: برای ازاله‌ی شک از دل‌های ضعیف است. معتمد دستور داد که روز سوم نیز جاثلیق و رهبانان برای استسقا بیرون بروند و همانند روزهای سابق، نصارا هم حضور داشته باشند. امام حسن عسکری هم با جمعی از مسلمانان همراه آنها رفتند. نصارا بنا بر عادت سابق شروع کردند به استسقا و طلب باران، و ابرها ظاهر شد و باران شروع به باریدن کرد. امام عسکری (ع) دستور داد آن چه را در دست راهب بود از او گرفتند. دیدند استخوانی است که در میان انگشتان مخفی کرده، در پارچه پیچید و فرمود: حالا از خدا طلب باران کن. یک مرتبه دیدند همه‌ی ابرها پراکنده شدند و خورشید ظاهر شد. مردم تعجب کردند و خلیفه پرسید: این چه سری بود؟ امام فرمود: این استخوانی از استخوان‌های انبیاء خداوند - عزوجل - و این راهب آن را به دست آورده و قانون الهی چنین است که هر وقت در زیر آسمان استخوانی از انبیا ظاهر شود باران سیل آسا فرو می‌ریزد. این را امتحان کنید. امتحان کردند و دیدند همان طور است که امام فرموده. سپس امام عسکری (ع) به خانه‌ی خود در سامرا برگشت و شک از مردم زایل شد و خلیفه و همه‌ی مسلمانان خوشحال شدند. امام درباره‌ی آزادی دوستان خود از زندان فرمود و همه‌ی آنها را آزاد کردند. آنگاه محترم و با اکرام تمام تا آخر عمرش در منزل خود زندگی کرد و خلیفه صله‌ی او را می‌فرستاد. [۱۴]. سیف فرغانی گوید: هر چه غیر دوست اندر دل همی آید تو را جمله ناپاک است و تو پاکی، نمی‌شاید تو را و تو ذکر او کنی هر گه که ذکر او کنی غافلی از وی گر از خود یاد می‌آید تو را زهر با یادش زیان نکند ولی بی‌یاد او گر خوری تریاک هم چون زهر بگزاید تو را [صفحه ۴۲۸] و ز خاک کوی او یک ذره در چشمت فند آفتابی بعد از آن اندر نظر تابد تو را تا تو تن را خادمی جان از تعب آسوده نیست خدمت تن ترک کن تا جان بیسایید تو را بر سر این کوی می‌کن پای محکم چون درخت ورنه هر بادی چو خس زین کوی بر باید تو را تا ز تو دجال نفست را خراندر آخور است تو نه‌ای عیسی، اگر مریم همی زاید تو را اندرین راهی که مشتاقان قدم از جان کنند سر به جایش نه چو کفش از پا بفرساید تو را سیف فرغانی! کمال عشقت از حاصل نشد غیر نقصان بعد از این چیزی نیفزاید تو را

زندگانی امام حسن عسکری

آن بزرگوار چهار سال دوران کودکی را در مدینه‌ی منوره بود. در سال ۲۳۵ که پدرش امام هادی (ع) به عراق برده شد همراه او بود و در حدود ۱۹ سال در سامرا در خدمت پدرش بود، تا امام هادی به شهادت رسید و امام حسن عسکری به امامت نایل آمد. نزدیک شش سال نیز دوران امامت او بود و در این مدت امام حسن عسکری همان خط مشی اجدادش را ادامه می‌داد، هر چند که اکثر اوقات زندانی بود. [۱۵]. مسعودی از ابوهاشم روایت می‌کند: من و حضرت امام حسن عسکری در زندان مهتدی عباسی بودیم. امام به من فرمود: این مرد ستمکار امشب از دنیا می‌رود؛ خداوند رشته‌ی عمر او را قطع می‌کند و عمرش را به خلیفه‌ی بعدی می‌دهد. من فرزندی ندارم ولی به همین زودی خداوند به لطف و کرم خود به من پسری عنایت می‌کند. ابوهاشم گوید: ما آن شب را صبح کردیم و ترک‌ها به مهتدی عباسی حمله کردند و عموم مردم هم به جهت آن که مهتدی به عقیده‌ی گروه معتزله و قدریه معتقد شده بود با آنان همکاری کردند و مهتدی بالله را کشتند. به جای او معتمد را نصب کردند و با او بیعت نمودند. قبل از این که مهتدی کشته شود او قصد داشت امام حسن عسکری را شهید کند ولی خداوند شر او را به خودش برگرداند تا آن که کشته شد و به سوی دردناکترین عذاب خدا شتافت. [۱۶]. [صفحه ۴۲۹]

عیسی بن صبیح و اعجاز امام

صاحب خرائج از عیسی بن صبیح روایت می‌کند: زمانی که ما در زندان بودیم امام حسن عسکری را به زندان آوردند. من او را قبلاً می‌شناختم. به من فرمود: تو الآن شصت و پنج سال و چند ماه و چند روز عمر داری. تصادفاً همراه من کتاب دعایی بود که

تاریخ تولد من هم در آن روز نوشته شده بود. فوراً مراجعه کردم و دیدم مطابق گفته‌ی امام است. بعد فرمود: فرزندی روزی تو شده؟ گفتم: نه. فرمود: اللهم ارزقه ولداً یكون له عضداً فنعم العضد الولد؛ خدایا به او فرزندی روزی کن که قدرت بازوی او باشد، چرا که پسر، بهترین یاور است برای پدر. سپس به این شعر متمثل شد. من كان ذا ولد یدرك ظلامته ان الذلیل الذی لیست له عضد هر که صاحب فرزندی باشد داد خود را می‌گیرد. ذلیل کسی است که بازو و پشتوانه‌ای ندارد. راوی گوید: من پرسیدم: تو فرزندی داری؟ فرمود: آری به خدا سوگند به زودی خداوند پسری به من کرامت فرماید که یملأ الارض قسطاً و عدلاً؛ زمین را از عدل و داد پر می‌کند. اما الان فرزندی ندارم. آن وقت به این دو بیت تمثیل جست: لعلک یوماً ان ترانی کأنما بنی حوالی الأسود اللوابد فان تمیماً قبل ان یلد الحصى اقام زماناً و هو فی الناس واحد [۱۷]. شکوه و عظمت امام حسن عسکری در حدی بود که زندانیان و زندانبانان را به شدت تحت تأثیر قرار می‌داد، با اینکه زندانبانان آن حضرت از بدترین افراد انتخاب شده بودند و به آزار و اذیت امام مأموریت داشتند، و این موضوع دستگاه خلافت را بیشتر رنج می‌داد.

امام در خانگی صالح بن وصف

زمانی که امام در خانگی صالح بن وصف بود، عباسیان و صالح بن علی به او اصرار کردند بر امام سختگیری کند و به او روی خوش نشان ندهد. صالح گفت: چه کنم؟ دو نفر از بدترین کسانی را که می‌توانستم بر او گماشتم. آن دو نفر با مشاهده‌ی رفتار و عبادت و زهد و نماز و روزه‌ی او فریفته‌ی وی شده‌اند! من از آن دو نفر پرسیدم: چه خصلتی در این مرد وجود دارد که شما را جذب کرده؟ می‌گویند چه بگویم درباره‌ی کسی که روزها روزه است و تمام شب عبادت می‌کند. نه سخنی [صفحه ۴۳۰] می‌گوید و نه به چیزی سرگرم می‌شود. چون به او نگاه می‌کنیم رگهای ما می‌لرزد و حالی به ما دست می‌دهد که نمی‌توانیم خود را نگه داریم. عباسیان پس از شنیدن این سخنان شرمند شدند. [۱۸]. چه عالی سروده فیضی هندی: آنها که بر وجود و عدم در نبسته‌اند طرفی ز راحت دو جهان بر نبسته‌اند همت بلند دار در این ره که عاشقان خط وفا به بال کبوتر نبسته‌اند از جان مترس تا به حیات ابد رسی بر آب خضر سد سکندر نبسته‌اند در خود ببین که چهره گشایان نقشند نقشی ز سادگی تو خوشتر نبسته‌اند بگشا طلسم گنج که کار آگهان غیب اقبال را به سلسله‌ی زر نبسته‌اند دل در چمن میند که گر راست بنگری نخلی به قامت تو برابر نبسته‌اند فیضی! خموشی تو بر این آستانه چیست بانگی بزن که حلقه بر این در نبسته‌اند

دو سال در زندان مهتدی بالله

امام دو سال و چند ماه از دوران امامتش را در زندان مهتدی بالله بود تا سرانجام مهتدی به دست غلامان کشته شد. پس از مرگ مهتدی امام آزاد گردید و این در سال ۲۵۶ بود. بلافاصله پسر عموی وی معتمد به جای او نشست و باز بر امام حسن عسکری سخت گرفت و مکرر او را به زندان انداخت و شرایط بسیار سختی برای او مقرر کرد و حضرت را به بدترین زندانبان سپرد و دستور داد امام را شکنجه کنند. مفید - علیه الرحمه - می‌نویسد: امام را به نحیر، خادم مخصوص خلیفه سپردند تا نزد او زندانی شود. او بر حضرتش سخت می‌گرفت و اذیتش می‌کرد. زنش به او گفت: وای بر تو! از خدا بترس! نمی‌دانی چه شخصیتی در منزل توست و شایستگی و خصوصیات اخلاقی حضرت را برای او بیان کرد و گفت: من از او بر تو نگرانم. نحیر گفت: او را میان درندگان می‌اندازم. از خلیفه اجازه گرفت و همین کار را هم کرد و شک نداشت که درندگان او را پاره پاره خواهند کرد. ولی امام را دیدند که به نماز ایستاده و حیوانات درنده دور او حلقه زده‌اند. پس دستور داد آن حضرت را به خانه آوردند. [۱۹]. محمد بن اسماعیل علوی می‌گوید: حضرت عسکری را نزد علی بن اوتاش زندانی کردند و این مرد سرسخت‌ترین دشمنان آل محمد (ص) بوده و نسبت به فرزندان و خاندان آل ابی‌طالب بسیار با خشونت رفتار می‌کرد. به او دستور داده بودند هر چه می‌تواند نسبت به امام

سختگیری و بدرفتاری کند. [صفحه ۴۳۱] می‌گوید: یک روز نگذشت که آن مرد صورت بر خاک نهاد و مانند غلامان در برابر امام به احترام ایستاد. از آن پس همیشه سر به زیر بود و هنگامی که حضرت از نزد او رفت، آن مرد از بهترین شیعیان خوش عقیده و از جمله ستایشگران حضرتش بود. [۲۰].

امام در زندان علی بن حزین و اعجاز ایشان

مسعودی می‌نویسد: زمانی که معتمد عباسی امام حسن عسکری را زندانی کرد و به دست علی بن حزین سپرد، معتمد پیوسته از زندان سراغ امام را می‌گرفت. علی بن حزین می‌گفت: دائماً در عبادت است و روزها روزه می‌گیرد و شبها نماز می‌خواند. یکی از روزها معتمد از زندانبان سراغ امام را گرفت که امام در چه حال است. باز علی بن حزین همان جواب را داد. معتمد گفت: همین ساعت به نزد او برو و سلام مرا به آن حضرت (ع) برسان و به او بگو: آزادی و به منزل خود برگرد. علی بن حزین می‌گوید: من به زندان آمدم. الاغ زین کرده‌ای دیدم و خدمت حضرت رسیدم. دیدم نشسته و لباس‌های خود را پوشیده. وقتی مرا دید از جای خود بلند شد. من پیام معتمد را به آن حضرت رساندم. حضرت سوار الاغ شد ولی حرکت نکرد. پرسیدم: برای چه توقف فرمودید؟ فرمود: برای آن که جعفر هم خارج شود. گفتم معتمد به من دستور داده تنها شما را آزاد کنم. فرمود: نزد معتمد برو و به او بگو مگر من و جعفر از یک خانواده نیستیم. اگر من برگردم و جعفر همراه من نباشد عیبی دارد که بر تو مخفی نیست. زندانبان رفت و برگشت و گفت: معتمد جعفر را به خاطر شما آزاد کرد و گفت: من جعفر را به جنایتی که در حق شما کرده بود و حرفی که درباره‌ی شما زده بود زندانی کرده بودم. جعفر هم آزاد شد. سپس به همراه امام به خانه‌ی آن حضرت آمدند. [۲۱] چه عالی سرده خموش: تو آسمان منی من زمین به حیرانی که دم به دم ز دل من چه چیز رویانی چه‌هاست در شکم این جهان پچاپیچ گزو بزاید انا الحق و بانگ سبحانی گهی بنالد و ناقه بزاید از شکمش عصا بیفتد و گیرد طریق ثعبانی چمن نگر که نمی‌گنجد از طرب در پوست که نقش چند بدو داد باغ روحانی بین تو قوت تفهیم نفس کلی را که خاک کودن از او شد مصور جانی چو نفس کل همه کلی حجاب روپوش است ز آفتاب جلالت که نیستش ثانی ز آفتاب قدیمی که از غروب بری است که نور روشن نه دلوی بود نه میزانی [صفحه ۴۳۲] یگان یگان بنماید هر آنچه کاشت خموش که حامله‌ست صدف‌ها ز در ربانی

مدت زندانی شدن امام حسن عسکری

امام حسن عسکری در مدت شش سال امامت خود بیشتر اوقات در زندان بود. وقتی هم که آزاد می‌شد در خفا و تقیه می‌زیست زیرا عباسیان محدودیت‌های فراوانی برای آن حضرت فراهم آورده بودند و پیوسته خودشان مراقب حال او بودند و وی را از تماس با شیعیان محروم نگاه می‌داشتند. بعضی‌ها گفته‌اند که این مقدمه‌ای بود و یا مقدمه‌ای شد برای غیبت امام زمان که شیعیان به آن عادت کنند و به وسیله‌ی نواب با آن حضرت تماس بگیرند. [۲۲]. این فشارها و تنگناها به سبب وحشت از حرکت شیعه بود که در عصر امام رضا، امام جواد و امام هادی زیاد شده بود و دستگاه خلافت از آن وحشت داشت. از جهتی عباسیان نیز می‌دانستند که شیعه معتقد است امام حسن عسکری پسری خواهد داشت و یا دارد و این مسئله از روایات امامان پیشین و رسول اکرم به تواتر رسیده بود و شیعه او را امام خود و نور دیده‌ی خود می‌دانند و خلیفه‌ی عباسی تصمیم قطعی گرفته بود که به هر طریق باشد به مسئله‌ی امامت خاتمه دهد و در این خانه را برای همیشه ببندد. با وجود این حالت بحرانی، امام حسن عسکری به وسیله‌ی سازمان مخفی و کلای خود با شیعیان در ارتباط بود و آنان را رهبری می‌کرد و به تبلیغ احکام و تبیین اصول عقاید اشتغال داشت. [۲۳].

جواب امام حسن عسکری به اسحاق کندی در رد قرآن

ابوالقاسم کوفی در کتاب خود، تبدیل می‌گوید: اسحاق کندی فیلسوف عراق کتابی نوشت در تناقض قرآن و خود را به تألیف این کتاب مشغول ساخت و در منزل خود منزوی شد. روزی یکی از شاگردان او به حضور امام حسن عسکری وارد شد و امام به او فرمود: آیا در میان شما کسی نیست که شهادت و رشادت داشته باشد و به استادان (کندی) جواب گوید و نوشته‌ی او را رد کند و او را از نوشته‌اش برگرداند؟ آن شاگرد گفت: ای پسر پیامبر! ما شاگردیم! چه طور ممکن است نوشته‌ی او را رد یا ردع کنیم. امام فرمود: آیا می‌توانی آنچه را که من می‌گویم و عین کلمات مرا به او بگویی؟ گفت: آری می‌گویم. امام فرمود: برو پیش او و با ملاطفت و ظرافت بیان و تواضع و شکسته‌بالی با او مجلس انسی تشکیل بده. بعد از گرمی مجلس به او بگو: استاد! مسائلی در ذهن من غلیان دارد و [صفحه ۴۳۳] می‌خواهم از شما بپرسم و از تو اجازه می‌خواهم. وقتی اجازه داد بگو: استاد! آیا ممکن است خود پیامبر که قرآن را آورده، از کلمات قرآن جز آن معنایی که تو اراده کرده‌ای معنای دیگری اراده کرده باشد؟ او تصدیق خواهد کرد زیرا مرد دانشمندی است (پرسش تو را بی‌خود رد نمی‌کند). وقتی نظر تو را تأیید کرد بگو: استاد! از کجا معلوم که مراد پیامبر (ص) عین مراد شماست؛ شاید معنای دیگری اراده کرده است. در این صورت تو کلمات قرآن را در غیر معنی حقیقی توجیه کرده‌ای. این شاگرد پیش کندی رفت و همان طوری که امام فرموده بود عمل کرد. کندی گفت: دوباره بگو. باز گفت. کندی به فکر فرو رفت و دید این اشکال درست است. گفت: تو را قسم می‌دهم به خدا! این اشکال را از که آموختی؟ گفت: به قلبم افتاده است. گفت: هرگز این اشکالات به ذهن امثال شما نمی‌آید؛ حقیقت را بگو. گفتم: این سؤال را ابو محمد (ع) به من آموزش داده. گفت: الآن حقیقت را گفتی و این مسائل از آن بیت وحی مطرح می‌شود. سپس آتش خواست و همهی آنچه را نوشته بود سوزاند. [۲۴]. خودشان فرموده‌اند که اگر سخن ما را به شیعیان ما بگویید می‌پذیرند و گفتار امامان در هر انسان سالمی اثری عمیق دارد. لامع قزوینی گوید: به طواف خانه تا کی نظر افکنی بنا را به حریم دل قدم نه که نظر کنی خدا را قدحی ز زمزم عشق اگر نصیب افتد چو خضر دگر نجویی سر چشمه‌ی بقا را عرفات در که دل طلب و وقوف بنما که از آن وقوف یابی جلوات کبریا را به منای عشق قربان کنی ار منی خود را ز وصال دوست یابی به خدا تو هر منا را که به ذبح گوسپندی به جهان تورا است عیدی به تو عید گردد آنکه که بری سر هوا را بگذر ز راه صورت بسپار راه معنی که جز از طریق معنی نبود رهی خدا را نه عجب که ماهرویان نکنند جلوه پیشت چه به پیش مهر رخشان نبود ضیا سها را به خدا نه عاشق است آن که اگر دهی تو دردش نبرد ز درد لذت، طلبد همی دوا را اگر گواه باشد پی ادعای عشقم رخ زرد و اشک سرخم دو گواست مدعا را چه شود که گاه گاهی بکنی به ما نگاهی چه زیان که پادشاهی نظری کند گدا را شب و روز یاد لامع نبود به غیر یادت که ز دل ببرد عشقت همه یاد ما سوارا

نامه‌ی محمد بن عبدالله به امام عسکری و پاسخ ایشان

محمد بن عبدالله گوید: روزی به امام حسن عسکری نامه نوشتم و اختلاف شیعیان و دوستان حضرت را به امام گزارش دادم. از حضرتش خواستم رهنمودی فرماید. در پاسخ به نامه‌ی من [صفحه ۴۳۴] نوشت: خدای سبحان با مردم عاقل گفت و گو می‌کند. هیچ کس به اندازه‌ی خاتم الانبیا دلیل و برهان نیاورده ولی این مردم می‌گفتند رسول خدا جادوگر و دروغ‌گوست و خدا آن افراد را که باید هدایت کند هدایت کرده. آری دل بیشتر مردم با دلیل و برهان تسکین می‌یابد. اگر خدا به ما اجازه دهد تکلم می‌کنیم و وقتی سخن گفتن را ممنوع کند ساکت می‌شویم. اگر خدا دوست نمی‌داشت حق را ظاهر و آشکار کند، پیامبران مژده دهنده و ترساننده را نمی‌فرستاد. آنان گاهی با حال ضعف و قوت حق را آشکار می‌کنند و گاهی سخن می‌گویند تا امر خدا اجرا شود و حکم پروردگار برای طبقات مردم نافذ شود. کسی که بینا باشد راه نجات را طی می‌کند و به لطف حق به شاخه‌ی محکمی چنگ خواهد زد و شک و تردیدی نخواهد داشت که جز من پناهگاهی برای او نیست. طبقه‌ی دیگری هستند که حق را از اهل حق نمی‌گیرند. آنان نظیر مسافر دریا هستند که موقع موج دریا موج می‌زنند و موقع آرامی دریا آرام می‌نشینند. طبقه‌ی دیگری هستند

که شیطان بر آنان مسلط شده و رویه‌ی آنان این است که اهل حق را ضایع کنند و با باطل و هوی و هوس آنان را از بین ببرند. آنان کافر و ذاتاً حسودند. افرادی را که از این طرف و آن طرف می‌روند رها کن، زیرا چوپان موقعی که می‌خواهد گوسفندان خود را جمع کند با مختصر تلاشی آنها را جمع می‌کند. درباره‌ی اختلاف دوستان ما نوشته بودی. موقعی که درباره‌ی امر امامت و وصایت کتابهایی در بین باشد جای شک و تردید نخواهد بود. کسی که در مجلس قضاوت بنشیند به قضاوت، اولی و سزاوارتر است. آن افرادی را که باید محافظت کنی نیکو محافظت کن و از ریاست طلبیدن و فاش کردن اسرار برحذر باش، زیرا این دو، انسان را به وادی هلاکت می‌کشاند. [۲۵].

بشر بن سلیمان به خرید نرگس خاتون مأمور می‌شود

دوران امامت امام عسکری (ع) بحرانی‌ترین دوره‌ی زندگی آن حضرت بود. وی پس از یک سال از آغاز امامتش در ۱۵ شعبان ۲۵۵ صاحب فرزندی شد که از سالها قبل در انتظارش بود و رسول الله (ص) و ائمه‌ی پیشین قبلاً تولد او را مژده داده بودند. امام مدت‌ها در جست و جوی مادر این مولود بود و چون امام هادی در میان اسیران رومی از او سراغ گرفت، به بشر بن سلیمان مأموریت داد وی را بخرد. امام به خط و زبان فرنگی نامه‌ای نوشت و آن را مهر زد و کیسه‌ی زری که محتوی دویست و بیست اشرفی بود به او داد و فرمود: فلان روز هنگام چاشت به بغداد برو و بر سر جسد حاضر باش. کشتی‌های اسیران به ساحل می‌رسند. جمعی از کنیزان را در آن کشتی‌ها خواهی دید. نام برده‌فروش، عمرو بن یزید است و کنیزی با این علائم در میان کنیزان وجود دارد. او خود را برای هیچ یک از مشتریان ظاهر نمی‌کند و قیمت‌های بیشتر از قیمت این کیسه نیز [صفحه ۴۳۵] به او می‌دهند ولی حاضر به مملوکیت آنها نمی‌شود. آن وقت نامه‌ی مرا به آن کنیز بده. او به برده‌فروش خواهد گفت که من حاضرم به تملک صاحب این نامه درآیم. برده‌فروش پس از گفت و گوی زیاد به این مبلغ قانع خواهد شد. بشر گوید: مطابق گفتار امام کنیز را به دست آوردم و او نامه‌ی امام را خواند و بسیار خوشحال شد و سرگذشت حیرت‌انگیز خود را برای من توضیح داد. (به سبب اختصار از شرح آن خودداری می‌شود و در شرح حال مادر امام قائم مشروح آن خواهد آمد.) بشر گوید: من این بانوی محترم را به سر من رأی بردم و به محضر امام هادی رسیدم. حضرت به آن کنیز به سبب توفیق یافتنش به شرف اسلام تبریک گفت. کنیز گفت: چه بگویم از شرح حال که تو بهتر از من آگاهی. امام هادی فرمود: می‌خواهم تو را خوشحال کنم. آیا ده هزار اشرفی به تو دهم یا تو را به شرف ابدی بشارت دهم؟ عرض کرد: دومی را می‌خواهم. حضرت فرمود: بشارت می‌دهم تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم می‌شود و زمین را پر از عدل می‌کند، بعد از آن که پر از جور می‌شود. گفت: این فرزند از چه کسی به عمل خواهد آمد؟ امام فرمود: از آن کسی که حضرت رسالت (ص) تو را برای او خواستگاری کرده. سپس حضرت کافور خادم را طلبید و گفت: برو حکیمه خاتون را بیاور. وقتی حکیمه وارد شد امام هادی فرمود: این همان کنیزی است که می‌گفتم. حکیمه او را در بغل گرفت و نوازش نمود. حضرت فرمود: او را به خانه ببر که او همسر حسن و مادر صاحب‌الامر است. [۲۶].

نگاه عمیق امام حسن به نرگس

کلینی، ابن بابویه، شیخ طوسی و سایر محدثین عالی‌مقام از حکیمه خاتون نقل کرده‌اند که روزی امام حسن به خانه‌ی من تشریف آورد و نگاه عمیقی به نرجس خاتون کردند. من عرض کردم: اگر شما را به او میلی هست خدمت شما بفرستم. فرمود: عمه! این نگاه عمیق من از روی تعجب بود زیرا به زودی حق تعالی از او فرزندی عطا خواهد کرد که عالم را پر از عدل می‌کند، بعد از آن که پر از ظلم باشد. گفتم: آیا او را خدمت شما بفرستم؟ فرمود: در این باره از پدرم رخصت بطلب.

خبر از حکیمه خاتون

حکیمه گوید: لباس پوشیده و به خانه‌ی برادرم امام علی النقی (ع) رفتم و سلام کردم و نشستم. قبل از اینکه چیزی بگویم حضرت فرمود: حکیمه! نرگس را پیش فرزندم بفرست. گفتم: من هم برای این مطلب آمده بودم. فرمود: ای حکیمه‌ی بزرگوار! خداوند می‌خواهد تو را در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره‌ی عظیمی از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید، که تو را واسطه‌ی چنین امری کرده، حکیمه می‌گوید: به خانه‌ی خود برگشتم و مقدمات و اسباب زفاف آنها را در خانه‌ی [صفحه ۴۳۶] خود فراهم ساختم و بعد از چند روزی هر دو را در خانه جمع کردم. پس از چند ماهی آفتاب ولایت، امام هادی وفات نمود و امام حسن عسکری به امامت رسید و من پیوسته به خدمت امام حسن عسکری می‌رسیدم. روزی نرجس خاتون درخواست کرد به منظور احترام، کفشهای مرا از پایم درآورد و من رضایت نمی‌دادم. امام گفت و گوی ما را شنید فرمود: عمه! خداوند تو را جزای خیر دهد! در خدمتش نشستم تا وقت غروب شد. پس به کنیز خود گفتم: جامه‌های مرا بیاور تا برویم. امام فرمود: عمه! نزد ما باش زیرا امشب فرزندی گرامی متولد می‌شود که حق تعالی به وسیله‌ی او زمین را به علم و ایمان و هدایت زنده می‌گرداند، بعد از اینکه با شیوع کفر و ضلالت مرده باشد. گفتم: آقای من! در نرجس هیچ گونه اثری از حمل نمی‌یابم. فرمود: آری از نرجس متولد خواهد شد! مجدداً شکم نرجس را با دقت معاینه کردم. چیزی و جزئی‌ترین اثری از حمل نیافتم. به سوی حضرت برگشتم و وضعیت او را به حضرت گفتم. امام تبسم کرد و فرمود: هنگام صبح همه چیز بر تو ظاهر می‌شود. مثل او مثل مادر موسی است.

مثل او مثل موسی بن عمران است در رحم مادر

حکیمه می‌گوید: پیش نرگس آمدم و گفتار امام را به او گفتم. گفت: ای خاتون! من خود هیچ اثری از حمل در خویش مشاهده نمی‌کنم. پس شب پانزدهم شعبان در آنجا ماندم و افطار نمودم و در کنار نرجس خوابیدم. در هر ساعتی از او خبر می‌گرفتم و او را می‌دیدم که با آرامشی کامل خوابیده است. در این شب مثل شب‌های دیگر برای تهجد بیدار شدم. چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب بیدار شد. وضو ساخت و نماز شب را به جا آورد. صبح کاذب طلوع کرده بود و نزدیک بود نسبت به گفتار حضرت که صبح را وعده داده بود در دلم شکی عارض شد. ناگاه صدای امام را شنیدم که می‌فرمود: عمه! شک مکن؛ وقتش رسیده و من در همان حال در نرگس اضطرابی مشاهده کردم. او را در بر گرفتم و نام الهی را بر او خواندم. باز حضرت صدا زدند که سوره‌ی «انا انزلناه» را بر او بخوان. از او پرسیدم که چه حالی داری؟ گفت: آثار آن چه مولایم فرموده بود ظاهر شد. سپس سوره «انا انزلناه» را خواندم. شنیدم آن طفل در شکم مادر در خواندن «انا انزلناه» با من هم‌آواز شده و به من سلام کرد. من ترسیدم. امام صدا کرد که عمه! در قدرت حق تعالی تعجب مکن. کلام امام تمام شد. نرگس از دیده‌ی من غایب شد. گویا میان من و او پرده‌ای حایل گردید و من به سوی امام حسن عسکری - علیه‌السلام - دویدم و فریاد می‌کشیدم. حضرت فرمود: برگرد که نرگس را خواهی دید. چون برگشتم پرده برداشته شد و در نرگس نوری ظاهر شده بود که چشم مرا خیره می‌کرد. حضرت صاحب را دیدم که رو به قبله در حال سجده است. انگشتان سبابه را به سوی آسمان بلند کرده و می‌گوید: [صفحه ۴۳۷] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان جدی رسول الله و ان ابی امیرالمؤمنین وصی رسول الله. سپس همه‌ی امامان را تا خود نام برد و گفت: اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت لی و طائی و املا بی الارض قسطاً و عدلاً. [۲۷]. پس امام حسن صدا کرد: عمه! فرزندم را نزد من بیاور. او را پیش پدر بردم. در حالی که خسته شده بود. بر بازوی راستش نوشته شده بود: «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً» [۲۸]. همین که نظرش به پدرش افتاد سلام کرد و امام حسن عسکری (ع) او را در آغوش گرفت و گفت: فرزندم! به قدرت الهی سخن بگو. پس صاحب‌الامر آیه‌ی ۵ و ۶ سوره‌ی قصص را خواند و فرمود: «بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا»

فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون». [۲۹]. امام دیدن این مولود را برای خود آرزوی بزرگی می‌دانست لذا هنگام تولد وی موج نشاط از چشمانش فرو می‌ریخت و چنین می‌فرمود: الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ارانی الخلف من بعدی اشبه الناس برسول الله خلقاً یحفظه الله تبارک و تعالی فی غیبه ثم ینظره فیملاً الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً. [۳۰]. حمد خدا را که مرا زنده نگاه داشت تا با چشم خود جانشینم را بینم و او شبیه‌ترین مردم به رسول خداست و خداوند تبارک و تعالی او را در پشت پرده نگاه می‌دارد و سپس ظاهر می‌شود و زمین را پر از عدل می‌کند، همان طوری که با جور و ستم پر شده بود.

امام عسکری دو وظیفه‌ی سنگین را انجام می‌داد

امام یازدهم نیز بر خود لازم می‌دانست وجود و ولادت صاحب‌الامر را به مردم ابلاغ کند تا مردم بدانند که او بی‌عقب نیست و پسری دارد که او امام زمان است و او همان موعودی است که رسول الله و ائمه به آمدن وی بشارت داده‌اند. همچنین می‌دانست که از طرف دیگر باید وجود او را مخفی و پنهان نگاه دارد تا دستگاه بنی‌عباس از وجود چنین مولودی بی‌اطلاع باشند و بودن او را باور نکنند. از این نظر وجود او را از نظرها مخفی می‌کردند. حتی در خانواده‌ی امام کسی وجود امام زمان را نمی‌دانست جز شماری معدود، و امام یازدهم از وجود او سخن نمی‌گفت، مگر به برخی از وکلای خود و شیعیان خاصی که محرم اسرار بودند. امام، قبل از ولادت او از وجود چنین فرزندی خبر می‌داد و - به طوری که قبلاً نیز گفته شد - در زندان به عیسی بن صبیح از صاحب فرزند شدنش در زمان نزدیک خبر [صفحه ۴۳۸] داده بود و قبل از زفاف به عمه‌اش حکیمه خاتون از وجود چنین فرزندی خبر داده بود و در شب ولادت نیز تولد او را به عمه‌اش بشارت داد. عثمان بن سعید، نماینده‌ی امام هادی و امام عسکری و نخستین سفیر امام زمان در غیبت صغری می‌گوید: پس از ولادت صاحب‌الامر (ع)، امام حسن عسکری (ع) او (یعنی عثمان بن سعید) را به حضور خود خواند و فرمود: ده هزار رطل گوشت خریداری کن و به نیت عقیقه در میان خانواده‌های بنی‌هاشم تقسیم کن و برای هر یک از اصحاب یک گوسفند ذبح شده فرستاد و دستور داد گوشت آنها را توزیع کنند. [۳۱]. ابراهیم بن ادیس می‌گوید: مولای من، ابومحمد دو گوسفند برای من فرستاده بود و در نامه‌اش نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحیم عق هذین الکبشین عن مولاک و کل هناك الله و اطعم اخوانک؛ این دو گوسفند را از طرف مولای خود عقیقه کن و خود بخور - که خدا برایت گوارا کند - و به برادران دینی خود اطعام کن. من امر امام را اطاعت کردم. سپس به حضورش شرفیاب شدم و چیزی به من نگفت. [۳۲]. همچنین خبر ولادت او را به شیعیان مورد اعتماد می‌نوشت و شفاهاً بیان می‌کرد و گاهی نشان می‌داد که او را ببینند. ابونصر ظریف، خادم امام می‌گوید: وقتی صاحب‌الامر به دنیا آمد همه شاد شدیم و چون بزرگ شد امام به من دستور داد هر روز همراه گوشت، یک قطعه استخوان مغزدار بخرم. می‌گفتند مغز استخوان برای مولای کوچک است. (منظور از مولای کوچک امام قائم بوده). [۳۳]. ابوغانم، دیگر امام حسن عسکری می‌گوید: حضرت صاحب‌الامر (عج) در گهواره بود. به محضرش شرفیاب شدم. فرمود: صندل قرمز نزد من بیاور! (صندل یک نوع چوب هندی معطر است که از آن تسبیح می‌سازند) وقتی آوردم فرمود: مرا می‌شناسی؟ گفتم: آری شما مولای من و فرزند مولای من هستی. فرمود: از آن سؤال نکردم. عرض کردم: منظورت چه بود؟ بیان فرما! فرمود: انا خاتم الاوصیاء و بی یدفع الله عن اهلی و شیعتی. من پایان بخش اوصیای خداوند هستم و خداوند به وسیله‌ی من بلاها را از شیعیانم دفع می‌کند. [۳۴]. ضوء بن علی عجلای از مردی اهل فارس نقل می‌کند که به سامرا رفتم و در مقابل خانه‌ی امام حسن عسکری بیتوته کردم. حضرت مرا طلبید. وارد شدم و سلام کردم. فرمود: برای چه آمده‌ای؟ عرض کردم: برای اشتیاقی که به درک خدمت شما داشتم. فرمود: پس در اینجا با ما [صفحه ۴۳۹] باش. من همراه خادمان در خانه‌ی حضرت بودم. گاهی به بازار می‌رفتم و هر چه لازم بود می‌خریدم و زمانی که مردان در خانه بودند بی‌اجازه وارد می‌شدم. روزی بی‌اجازه بر حضرت وارد شدم

و او در اتاق مردان بود. ناگاه در اتاق حرکت و صدایی شنیدم. سپس بر من فریاد زد: جلو نیا؛ بایست. من ایستادم و جرئت حرکت کردن نداشتم. سپس کنیزکی که چیز سر پوشیده‌ای به همراه داشت از کنار من گذشت. آنگاه امام مرا صدا زد که بیا. من وارد شدم. سپس امام کنیز را صدا زد و به او فرمود: روپوش را از آنچه همراه داری بردار. کنیز روپوش را برداشت. کودکی سفید و نیکوروی ظاهر شد و خود حضرت پیراهن را از شکم کودک کنار زد. دیدم در زیر گلو تا نافش موی سبزی که به سیاهی آمیخته نبود روییده است. امام فرمود: صاحب شما این است. سپس به کنیز امر فرمود که او را ببر. از آن پس، من آن کودک را ندیدم تا امام حسن عسکری وفات کرد! [۳۵]. امام عسکری شناساندن این مولود را به جامعه‌ی شیعیان و وظیفه‌ی الهی خود می‌دانست و در نامه‌ای که پس از سوء قصد زبیری [۳۶] ملعون به آن حضرت، به احمد بن محمد بن عبدالله بن حسین نوشت فرموده است: هذا جزاء من اجترأ علی الله فی اولیائه ترعم انه یقتلنی و لیس له عقب فکیف رأی قدره الله فیہ و ولد له ولد سماه «م ح م د» فی سنه ست و خمسین و مأتین؛ این سزای کسی است که در برابر خدای متعال نسبت به اولیایش گستاخی کرد. او گمان می‌کرد مرا خواهد کشت و نسل من قطع می‌شود. حال قدرت خدا را درباره‌ی خود چگونه مشاهده کردیم! از او (یعنی حسن عسکری) در سال ۲۵۶ پسری متولد شد که نامش را «م ح م د» گذاشت. [۳۷].

امام یازدهم از ولادت صاحب‌الامر به والی خود خبر می‌دهد

احمد بن اسحاق یکی از شخصیت‌های معروف و نماینده‌ی امام حسن عسکری در قم است. امام به او می‌نویسد: خداوند نوزادی به ما محبت فرموده است. این مطلب نزد تو مخفی بماند و از توده‌ی مردم پوشیده باشد. ما فقط به خویشاوندان نزدیک و مطمئن به دلیل حق قرابت و به شیعیان خالص به سبب موالات آنها اطلاع می‌دهیم. دوست داشتیم شما را نیز در جریان بگذارم تا [صفحه ۴۴۰] خداوند شما را در شادی ما شریک و سهیم گرداند؛ والسلام. احمد بن اسحاق گوید: پس از خواندن نامه‌ی مسرت‌بخش راهی عراق شدم و در سامرا به خدمت امام عسکری شرفیاب شدم. او جریان ملاقات را چنین شرح می‌دهد که پس از شرفیابی خواستم از جانشین او و امام بعدی پرسم. امام پیش از سؤال من فرمود: ای احمد بن اسحاق! پروردگار عالم از روزی که آدم را خلق کره روی زمین را از حجت خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت بلکه همواره حجت خدا در روی زمین خواهد بود که خدا به وسیله‌ی او بلاها را از ساکنان زمین دفع می‌کند و به برکت او باران می‌فرستد و به خاطر او برکات زمین را آشکار می‌سازد: به یدفع البلاء عن اهل الأرض و به ينزل الغیث و به یخرج برکات الأرض. احمد بن اسحاق می‌گوید: گفتم پس امام بعد از شما کیست؟ چه کسی جانشین شماست؟ امام شتابان از جای خود برخاست و داخل خانه شد و کودکی را با خود آورد که چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید و تقریباً سه ساله به نظر می‌رسید. آنگاه خطاب به من فرمود: احمد بن اسحاق! اگر منزلت تو پیش خداوند و حجت‌های او نبود، پسر من را به تو نشان نمی‌دادم. عرض کردم: آیا علامتی هست که بیشتر مطمئن شوم و دلم آرام بگیرد؟ ناگهان آن کودک با زبان فصیح فرمود: انا بقیة الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه و لا تطلب اثراً بعد عین یا احمد بن اسحاق! من باقیمانده‌ی خدا در روی زمین هستم و از دشمنان خدا انتقام می‌گیرم و تو ای احمد بن اسحاق! پس از دیدن یک موجود [یعنی من] دیگر به فکر نشانه نباش. چه عالی سروده شاعر: گلشن حسن تو سبز است تماشا دارد لاله و نسترن و نرگس و شهلا دارد عکسی از روی تو افتاد به گل تا دم صور بلبل از عشق به او ناله و غوغا دارد گفتمش آروزی بندگیت در سر ماست هر کس این مرحله را گفت تمنا دارد گر بمیرم ز غم عشق چه باک است که یار دم روح‌القدس و فیض مسیحا دارد قصد جان می‌کند آن زلف گره گیر مگر همچو من زلف تو هم علت سودا دارد چشمه‌ی کوثر اگر نیست به هندو قسمت پس چرا خال تو در کنج لبت جا دارد باد بر خرمن زلف تو چو ره یافت ز رشک عندلیب از اثرش لرزه به اعضا دارد آنگاه امام حسن عسکری فرمود: احمد بن اسحاق! این امری از اوامر خداست و سری از اسرار خدا و غیبی از غیب‌های اوست. آن چه را به تو ارزانی داشتم محکم بگیر و پنهان دار و خدا را شاکر باش،

تا در روز قیامت در مقامات علین با ما باشی. [۳۸]. احمد می‌گوید: پس از دیدن و شنیدن این سخنان با شادی فراوان محضر امام را ترک گفتم.

آمدن امام به گرگان و اطلاع جعفر بن شریف

جعفر بن شریف گرگانی گوید: به حج مشرف شدم. در سامرا با امام حسن عسکری ملاقات کردم تا اموالی را که مردم گرگان داده بودند به امام برسانم. امام قبل از سخن گفتن من درباره‌ی [صفحه ۴۴۱] اموال فرمودند: آنچه را آورده‌ای به خادم من مبارک تحویل بده. من نیز اطاعت کردم. بعد گفتم: شیعیان شما در گرگان به شما سلام رسانیده‌اند. فرمود: مگر بعد از حج به گرگان بر نخواهی گشت؟ گفتم: چرا. فرمود: از امروز تا حدود صد و هفتاد روز به گرگان بر نمی‌گردی و روز جمعه سوم ربیع‌الآخر اول روز وارد شهر می‌شوی. چون وارد شدی به آنها بگو که در آخر همان روز من به آنجا خواهم آمد. برو که در هدایت و رشاد خداوند باشی! و بدان که خداوند در این سفر به تو و یارانت سلامتی خواهد داد و با سلامتی به خانواده‌ی خود ملحق می‌شوید. پسر شریف پسری به دنیا خواهد آورد. نام او را صلت بن شریف بن جعفر بن شریف بگذار. خداوند او را بزرگ کرده و از شیعیان ما قرار خواهد داد. گفتم: ای پسر پیامبر! ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از ثروتمندان گرگان و از شیعیان شماس است و به دوستان شما بسیار کمک می‌کند، به طوری که در هر سال بیشتر از صد هزار درهم در این راه خرج می‌کند. امام فرمود: خدا به ابراهیم بن اسماعیل در مقابل احسانش جزای خیر دهد، گناهانش را ببامرزد و به او پسری کامل خلقت عطا فرماید! به او بگو حسن بن علی می‌گوید نام پسرش را احمد بگذار. من از خدمت امام مرخص شدم و به طوری که امام فرموده بود خداوند در این سفر به من سلامتی داد تا روز جمعه سوم ربیع‌الآخر در اول روز - به فرموده‌ی امام - وارد گرگان شدیم. دوستان به دیدار ما آمدند و به من تهنیت می‌گفتند. به آنها مژده‌ی دادم که امام حسن عسکری وعده داده که در آخر امروز به گرگان تشریف می‌آورد. هر چه لازم دارید بخواهید و مسائل و حوایجتان را در نظر داشته باشید. چون نماز ظهر و عصر را خواندند همه در خانه‌ی من جمع شدند. به خدا سوگند در حالت بی‌خبری بودم ناگهان دیدم که امام حسن عسکری - سلام الله علیه - وارد شد و پیش از ما به ما سلام کردند. ما همه از حضرتش استقبال کرده و دست مبارکش را بوسیدیم. امام فرمودند: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که در آخر امروز به شهر شما بیایم. نماز ظهر و عصر را در سامرا خواندم و حال به اینجا آمده‌ام تا با شما تجدید عهد نمایم و الآن به وعده‌ی خود عمل کرده‌ام. مسائل و حوائج خویش را بگوئید. در آن وقت نخست نصر بن جابر عرض کرد: یا بن رسول الله! یک ماه است که پسر جابر بینایی چشمش را از دست داده است. دعا فرمایید خداوند بینایی او را بازگرداند. امام - علیه‌السلام - فرمود: او را پیش من بیاورید. حضرت دست مبارکش را بر چشم او کشید و در همان لحظه بینایی خود را بازیافت. بعد مردم یکی پس از دیگری آمده حوائج خود را به عرض امام رساندند. امام نیز حاجاتشان را برآورد و برای آنها دعای خیر کرد و همان روز برگشت. [۳۹]. آمدن حضرت به گرگان مانند آمدن موسی بن جعفر (ع) است به نیشابور برای نماز شیطیه و نماز خواندن بر جنازه‌ی او که در شرح حال وی گذشت. همچنین همانند جریان علی بن خالد است [صفحه ۴۴۲] که در شرح حال امام جواد (ع) گذشت. این نوع کرامات و معجزات از ائمه‌ی هدی مسئله‌ای عادی است؛ چنان که امیرالمؤمنین (ع) از مدینه به مداین رفت و بر جنازه‌ی سلمان نماز خواند.

حکایت احمد بن عبدالله، والی ری از امام عسکری

امام حسن عسکری در اول ربیع‌الاول سال ۲۶۰ بیمار شد و در روز جمعه هشتم همان ماه رحلت فرمود و روزی که از دنیا رفت ۲۸ سال داشت و در همان خانه‌ی پدرش در جوار او به خاک سپرده شد. مردی از اهل قم گوید: روزی در مجلس احمد بن عبدالله بن

خاقان، والی اوقاف و صدقات قم بودیم و او با اهل بیت عداوت بسیار داشت. در آن جلسه از ساداتی که در سامرا بودند سخن به میان آمد. والی اوقات گفت: من در سر من رأی از سادات علوی کسی را ندیدم که در علم، زهد، ورع، وقار، مهابت، عفت، حیا، شرف و منزلت در نزد خلفا و امرا مانند حسن بن علی، عسکری باشد. سایر سادات بنی‌هاشم نیز او را مقدم می‌دانستند و همه از بزرگ و کوچک او را تعظیم می‌نمودند. همچنین وزرا و امرا و سایر فرماندهان سپاه و اصناف خلق در اعزاز او کوتاهی نمی‌کردند. احمد افزود: روزی در دیوان در کنار پدرم ایستاده بودم. ناگاه دربان و خدمتکار دویدند و به پدرم گفتند: ابن‌الرضا در جلو خانه ایستاده است. پدرم با صدای بلند گفت: به او اجازه ی ورود دهید. ناگاه جوانی گندمگون و گشاده چشم و خوش قامت و زیبا صورت وارد شد و در او هیبت و جلالتی مشاهده کردم. چون نظر پدرم به او افتاد از جای برخاست و به استقبال او شتافت و من هرگز از پدرم چنین کاری نسبت به کسی از بنی‌هاشم یا امرای دولت و فرزندان دربار ندیده بودم. چون نزدیک او رسید دست در گردن او انداخت و دست او را بوسید و در جایگاه خویش نشانید و خود با ادب در خدمت او نشست و از روی تعظیم او را به کنیه نام می‌برد و پیوسته به او فدایت شوم می‌گفت. من از مشاهده‌ی این وضع در شگفت بودم. ناگاه دربانان آمدن «موفق» خلیفه را خبر دادند و قاعده چنان بود که هر وقت خلیفه می‌آمد اول محافظان مخصوص او می‌آمدند و از نزدیک پدرم تا در دربار خلیفه دو صف می‌ایستادند تا آنکه خلیفه وارد می‌شد و برمی‌گشت. با وجود آنکه پدرم خبر آمدن خلیفه را شنید ولی از حضرت اعراض نمود و با او سخن می‌گفت تا آنکه به غلامان خود امر کرد حضرت را از پشت صف مردم ببرند تا نظر مأمورین خلیفه به آن حضرت نیفتد و باز پدرم برخاست و او را تعظیم کرد و میان پیشانیش را بوسید و سپس به استقبال خلیفه رفت. من از درباریان و غلامان پدر پرسیدم: این مرد چه کسی بود که پدرم این قدر به او احترام نهاد و او را اکرام نمود؟ گفتند: او مردی است از بزرگان عرب که حسن بن علی نام دارد و به ابن [صفحه ۴۴۳] الرضا معروف است. در تمام آن روز در فکر و تحیر بودم. چون شب شد بعد از نماز مغرب و عشا که پدرم به نامه‌های مردم رسیدگی می‌کرد تا به اطلاع خلیفه برساند، نزد پدرم رفتم. از من پرسید: کاری داشتید؟ گفتم: اگر اجازه دهید سؤالی دارم. پس از کسب اجازه گفتم: پدرم! آن چه شخصیتی بود که امروز او را تعظیم کردی و به او فدایت شوم گفتی؟ گفتم: پسر من! او امام رافضیان است. کمی ساکت شد و گفت: اگر خلافت از بنی‌عباس بیرون رود از بنی‌هاشم کسی جز او شایسته‌ی آن نیست. او از هر جهت لایق‌تر است. اگر پدر او را می‌دیدى او نیز در نهایت شرافت و جلالت و فضل و علم و کمال بود. احمد بن عبدالله می‌گوید: پس از شنیدن سخنان پدرم خشم من زیاد شد و تفکر و تحیر من افزون گشت و بعد از آن پیوسته از مردم حال او را تفحص می‌کردم و از وزرا و نویسندگان و سادات علوی و سایر مردم از همه‌ی آنها جز تعریف و توصیف وی را نمی‌شنیدم و همه می‌گفتند او از همه برانده‌تر و امام رافضیان است. این بود که مقام والای او را دانستم. رنجی گوید: مکن عییم ز من گر کشتن دشمن نمی‌آید به حق دوستی کاین دشمنی از من نمی‌آید به نرمی کارها پایان پذیرد خوشتر از تندی بلی کاری که از نخ آید از سوزن نمی‌آید ز تاب شمع روشنگر که می‌سوزم چو پروانه از این شادم که بیرون از دلم شیون نمی‌آید تو را آینه آگه سازد از زشتی و زیبایی بلی این سان هنر جز از دل روشن نمی‌آید به فن عشق خوبانم از آن دل بستگی باشد که فنی در جهان بالاتر از این فن نمی‌آید به جنت رهن آدم چو شیطان گشته‌ای زاهد چه سان سوی تو گمراهی چنان رهن نمی‌آید من از حسن تو و گلچین ز گل حظ می‌برم اما ز یوسف آنچه می‌آید ز پیراهن نمی‌آید تو گر می‌آید از دستت ز من چشم کرم پوشی کشیدن از سر کوی تو پا از من نمی‌آید به صوف قامتش رنجی قیامت می‌کنم اما سخن بالاتر از این از من الکن نمی‌آید وقتی سخن به اینجا رسید مردی از اهل مجلس از او سؤال کرد که حال برادرش جعفر چگونه بود؟ پرسید جعفر کیست؟! چه کسی بود که درباره‌ی او سؤال کرد؟! او مردی بود فاسق، فاجر و بدکردار و در بی‌عقلی و بزهکاری کسی را مانند او ندیده بودم و جعفر را بسیار مذمت کرد و باز به مدح و ثنای امام حسن عسکری بازگشت و گفت: به خدا در هنگام وفات حسن عسکری بر خلیفه و دیگران حالتی عارض شد که من در وفات هیچ کس ندیده بودم.

بیماری امام و شهادت او

جریان این است که برای پدرم خبر آوردند که ابن الرضا مریض است. پدرم با شتاب تمام نزد خلیفه رفت و خبر را به خلیفه رسانید. خلیفه پنج نفر از خدمتکاران خاص خود را به منزل امام [صفحه ۴۴۴] حسن عسکری روانه کرد و به آنها دستور داد دقیقاً وی را تحت نظر بگیرند و حالات او را گزارش کنند. سپس خلیفه پزشکان و قاضی‌القضاة را به همراه ده نفر از علمای مشهور به منزل امام عسکری فرستاد تا در کنار او باشند. خلیفه این کارها را بدین جهت می‌کرد تا آن زهری را که به امام داده بود از مردم پنهان و پوشیده دارد و نزد مردم چنین وانمود کند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. آنان پیوسته ملازم خانه‌ی حضرتش بودند تا آنکه بعد از گذشت چند روز از ماه ربیع‌الاول، آن امام مظلوم به سرای آخرت رحلت فرمود و از جور ستمگران رهایی یافت. [۴۰] .

حرکت مردم شهر سامرا در وفات امام عسکری

به نقل یکی از خادمان، امام حسن عسکری چند لحظه پیش از وفاتش خطاب به فرزند گرامی‌اش فرمود: البشر یا بنی فانت صاحب الزمان و انت المهدي و انت حجة الله على ارضه و انت ولدی و وصی؛ «ترا مژده باد ای فرزندم که تو صاحب زمانی! تو مهدی و حجت خدا بر روی زمین هستی و تو فرزند و جانشین منی. چون خبر وفات آن حضرت در شهر سامرا منتشر شد غوغایی به پا شد و صدای ضجه و ناله از مرد و زن برخاست. خلیفه برای بازرسی هیئتی به منزل امام اعزام فرمود و آنها همه‌ی دارایی او را مهر و موم کردند و سپس در جست و جوی پسرش برآمدند و تمام حجره‌ها را گشتند و فضاحت را به جایی رسانیدند که بارداری زنان و کنیزان را نیز معاینه کردند. [۴۱] . یکی از زنان گفت: درباره‌ی یکی از کنیزان حضرت احتمال بارداری می‌دادند. خلیفه نحیر، خادم مخصوص خود را مأمور او کرد که دقیقاً از احوال او اطلاع یابد تا حقیقت کشف شود. بعد از آن، به تجهیز حضرت پرداختند و چون بازاریان متوجه شدند، بزرگ و کوچک همه در تشییع جنازه‌ی آن بزرگوار جمع شدند و تمام وزرا و امرا و نویسندگان و اطرافیان خلیفه و بنی‌هاشم و علویان در تجهیز آن امام حضور یافتند و چون از غسل و کفن آن حضرت فارغ شدند، معتمد خلیفه، ابو عیسی پسر متوکل را فرستاد تا بر جنازه‌ی آن حضرت نماز گزارد. چون جنازه را برای نماز بر زمین گذاشتند، ابو عیسی به نزدیک جنازه آمد و برای رفع تهمت، کفن را از خلیفه کنار زد و علویان و هاشمیان و امرا و وزرا و نویسندگان و قضات و علما و سایر اشراف [صفحه ۴۴۵] و اعیان را نزدیک خواند و گفت: بیایید و نگاه کنید که این جنازه‌ی حسن بن علی فرزند زاده‌ی امام رضا (ع) است که در بستر خود مرده است و کسی به او آسیبی نرسانیده و در مدت بیماری او پزشکان و قضات و عدول حاضر بودند و از حال او مطلع شده‌اند و به این حقیقت شهادت می‌دهند. [۴۲] .

امام زمان بر جنازه‌ی پدرش نماز می‌خواند

برخی گفته‌اند کسی جز امام زمان بر جنازه‌ی آن حضرت نماز خوانده. آنگاه امام در محدوده‌ی منزل خود در جوار پدرش به خاک سپرده شد. اما به روایت ابن بابویه، محمد بن علی صدوق [۴۳] - علیه‌الرحمه - در کمال‌الدین، پسرش امام زمان بر امام حسن عسکری نماز خوانده. صدوق این روایت را از ابوالأدیان چنین نقل می‌کند: من خدمتکار امام حسن عسکری بودم و نامه‌های حضرت را به شهرها می‌بردم. در روزهای بیماری حضرت عسکری که با همان بیماری رحلت نمودند، مرا احضار فرمود و چند نامه را که به اهل مداین نوشته بود به من داد و فرمود: بعد از ۱۵ روز که به سامرا داخل خواهی شد، از خانه‌ی من صدای شیون خواهی شنید و در آن وقت مرا غسل می‌دهند. ابوالادیان گوید: گفتم: آقای من! اگر چنین واقعه‌ای جانگداز روی دهد امامت ما با کیست؟

فرمود: هر که جواب نامه‌ی مرا از تو بخواهد، او بعد از من امام توست. گفتم: علامت دیگر چیست؟ فرمود: هر که بر من نماز گزارد او جانشین من است. گفتم: دیگر بفرمایید. فرمود: هر که از محتوای همین‌ها خبر دهد او امام شماست. ابوالادیان گوید: دیگر ابهت حضرت مانع شد تا پرسم کدام همین. پس بیرون آمدم و نامه‌ها را به اهل مداین رسانیدم و جواب‌ها را گرفته برگشتم. چنانکه امام فرموده بود روز پانزدهم به سامرا داخل شدم و صدای شیون از خانه‌ی امام بلند شد. چون به خانه آمدم [صفحه ۴۴۶] جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته شیعیان بر او گرد آمده‌اند و او را تسلیت گفته و امامت او را تهنیت می‌گویند. با خود گفتم اگر این امام باشد پس امامت نسخ شده است. این فاسق کجا اهلیت امامت داشته و دارد! پیش رفته تسلیت گفتم و هیچ سؤال از من نکرد. در آن موقع، عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که برادر تو را کفن کرده‌اند، بیا بر او نماز بخوان. جعفر برخاست و جمعی همراه او برخاستند. چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم جنازه‌ی امام حسن کفن شده و آن را روی نعش گذاشته‌اند. جعفر پیش رفت و برابر جنازه ایستاد. خواست تکبیر بگوید که ناگهان طفلی گندمگون و پیچیده مو مانند بدر تمام بیرون آمد و عبای جعفر را کشید و گفت: ای عمو! کنار بایست که من به نماز بر پدرم از تو سزاوارترم. جعفر قهرا عقب رفت و آن کودک جلو ایستاد و بر جنازه‌ی امام نماز خواند. بعد به من متوجه شد و گفت: ابوالادیان! نامه‌ها را به من بده. در نفس خود گفتم دو علامت از علائم ظاهر شد. بعد، جمعی از اهالی قم که در میان آنها محمد بن جعفر حمیری نیز حضور داشت و از وفات امام حسن اطلاع نداشت، از جعفر نشانه‌های وجوهات پرسیدند که چه مبلغی همراه آنهاست و صاحبان وجوه چه کسانی هستند؟ جعفر گفت: من فال‌بین و پیش‌گو نیستم و آنچه شیعه درباره‌ی امام عسکری می‌گویند دروغ است. تنها خداوند است که غیب می‌داند. جعفر وجوهات را از آنها مطالبه نمود و آنها خودداری کردند و میان آنها نزاع در گرفت. در آن حال شخصی وارد شد و آنها را با نام صدا زد و به منزلی برد و در آنجا شخصی را به آنها نشان داد که وکیل امام زمان بود. او مشخصات وجوه و صاحبان آنها را به آنها گفت. آنها نیز بلافاصله امامت امام دوازدهم را پذیرفتند. [۴۴]. مرحوم صدوق نقل می‌کند که جمعی از اهل قم که محمد بن جعفر حمیری نیز در میان آنها وجود داشت وارد سامرا شدند و خبر رحلت امام حسن عسکری را شنیدند و در حالی که استفتائات و وجوهاتی به همراه داشتند، ایادی جعفر آنها را به سوی او راهنمایی کردند. آنها از جعفر پرسیدند چه مبلغ پول با خود آورده‌اند و صاحبان پول‌ها چه کسانی هستند؟ جعفر در پاسخ گفت: او پیش‌گو و فال‌بین نیست و آن چه امامیه درباره‌ی امام عسکری می‌گوید دروغ است زیرا غیب را تنها خدا می‌داند. سپس جعفر وجوهات را از آنها مطالبه کرد ولی آنها سرباز زدند و کار به نزاع کشید. در این هنگام شخصی وارد شد و آنها را به نام صدا کرد و به [صفحه ۴۴۷] خانه‌ای راهنمایی کرد. در آنجا شخصی را به ایشان نشان داد که به نظر می‌رسید وکیل امام زمان باشد. او مبلغ وجوهات و صاحبانشان را بیان کرد و آنها بدون تردید به امامت امام دوازدهم اعتراف کردند و پذیرفتند و به آنها دستور داده شد که بعد از این، وجوهات خود را در بغداد به شخص معینی تحویل دهند. جعفر جریان را به دربار خلیفه معتمد عباسی گزارش داد که امامیه هنوز به وجود پسر امام حسن عسکری معتقدند. معتمد بلافاصله پی‌گیر جریان شد و گروهی از همراهیان جعفر را مأمور کرد و به منزل امام عسکری اعزام نمود. خانه‌ی امام و خانه‌های همسایگان تفتیش شد و کنیز امام حسن عسکری به نام صیقل را دستگیر کردند و از او خواستند امام را به آنان نشان دهد. او به شدت انکار کرد و مدعی شد که از او فرزندی به دنیا نیامده. بنابر نقل دیگر صیقل برای حفظ امام زمان اظهار بارداری کرد و وانمود کرد که شاید در آینده فرزندی به وجود آید. [۴۵].

تفتیش خانه امام حسن عسکری و ماجرای صیقل

امام حسن عسکری در روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ از دنیا رحلت فرمود و پسرش امام زمان ظاهر نبود. معتمد عباسی (۲۷۹ - ۲۵۶) دستور داد خانه‌ی امام را به دقت تفتیش نمودند و آن را مهر و موم کردند. زنان قابله را به تحقیق درباره‌ی حال کنیزان

خاندان امام گماشتند. در این میان صیقل، از کنیزان امام (ع)، بیش از دیگران مورد ایذا و تفتیش بود. او وجود امام زمان (ع) را انکار می‌کرد و گاهی به قصد انحراف افکار آنها مدعی حمل می‌شد. به همین سبب معتمد دستور داد او را در حرم خانه‌ی خود نگاه داشتند. حادثی در دولت او پیش آمد و عمال خلیفه غفلت کردند و وی سرانجام از دست آنان نجات یافت. [۴۶] امام حسن عسکری به منظور اغفال دستگاه خلیفه تمامی اموال خود را به مادرش حدیث واگذار کرده بود. او با شنیدن خبر وفات پسرش از مدینه به سامرا آمد تا ماترک پسرش را تصرف کند و لکن دید خلیفه‌ی عباسی همه را توقیف کرده است و علاوه بر این، جعفر درباره‌ی میراث امام حسن عسکری با او درگیر شد و مدعی بود که من وارث ماترک هستم و کار به محاکمه کشید. حدیث اظهار می‌داشت تنها وارث است و جعفر بنا بر فقه امامیه، جزئی‌ترین حقی در میراث برادر نداشت، زیرا با وجود طبقه‌ی اولی که پدر و مادر است، برادر حق تو ارث ندارد. [۴۷]. این نزاع تا دو سال ادامه یافت تا این که محقق شد که حامله بودن صیقل واقعیت ندارد و حدیث اثبات کرد که او یگانه وارث است و قاضی به نفع او حکم داد. و لکن علی‌رغم حکم اسلامی، با دستور خلیفه، پس از هفت سال توقیف، میراث امام بین حدیث، مادر امام و جعفر [صفحه ۴۴۸] کذاب بالمناصفه تقسیم شد. [۴۸].

واقفیه‌های قرن سوم

بعد از رحلت امام حسن عسکری (ع) سه گروه واقفیه درباره‌ی امام عسکری به وجود آمد. گروهی بر آن بودند که امام حسن عسکری نمرده بلکه در پس پرده‌ی غیب است و دلیشان بر این اصل و روایت استوار بود که امام تا نایب خود را آشکارا معرفی نکند از دنیا نمی‌رود زیرا هرگز زمین بی حجت خدا نیست. [۴۹] و امام عسکری برای خود جانشین نگذاشته، پس نمرده است. این فرقه، واقفیه‌ی قرن دوم را که در امام کاظم توقف کرده بودند تخطئه می‌کردند و آنان را باطل می‌دانستند زیرا موسی کاظم در حیات خود امام رضا را جانشین معرفی کرده بود. دومین فرقه عقیده داشتند که امام حسن رحلت فرموده ولی دوباره زنده خواهد شد. این فرقه، به گفته‌ی علی (ع) تکیه می‌کردند. اللهم انک لا تخلی الارض من حجه‌ی ظاهره او مغمور لثلا تبطل حجتک؛ خدایا تو زمین را بدون قائم یا حجتی آشکار یا پنهان که از سوی تو می‌آید رها نخواهی ساخت زیرا حجت‌های تو هرگز بی‌اعتنا رها نمی‌شوند. [۵۰]. سومین گروه، گروه واقفیه‌ی لادریه بودند. این گروه معتقد بودند که امام حسن عسکری رحلت فرموده و دیگر بر نمی‌گردد، ولی نمی‌دانستند جانشین او چه کسی است. آیا پسر او یا برادر اوست. لذا تا زمان حصول یقین به امام برحق بعد از عسکری (ع)، در امامت او توقف کرده بودند و بنای آنان بر این بود که تا مشخص شدن امام بعدی، به امامت کسی تصمیم نگیرند، بلکه در امامت امام حسن عسکری توقف نمایند. [۵۱]. اما هیچ یک از شیعیان سرشناس برای این فرق سه‌گانه احترامی قائل نبودند و به آنها اعتنا و اعتقادی نداشتند. این فرقه‌ها احتمالاً در نقاط دور از شهر سامرا زندگی می‌کردند و رحلت و تجهیز امام را به چشم ندیده بودند و از این رو این گرایش در آنها پدید آمده بود.

فرقه‌ی جعفریه

این فرقه معتقد بودند که امام بعد از امام حسن عسکری، برادر او جعفر است. این فرقه در زمان حیات امام عسکری هم وجود داشت. توضیح اینکه پس از رحلت امام هادی اکثریت به امامت امام حسن عسکری معتقد بودند و اقلیت ناچیزی معتقد به امامت جعفر بودند. [۵۲]. سرانجام همان عده‌ی قلیل پس از رحلت امام حسن عسکری نفوذ بیشتری یافتند و جمعی از پیروان امام عسکری را به خود جلب کردند. رهبری این فرقه را به علی بن احمد بشار در سامرا [صفحه ۴۴۹] بر عهده داشت. او در این باره کتابی در غیبت نوشت و با مخالفان خود به مجادله پرداخت. [۵۳]. شواهدی در دست است که این فرقه تا حدودی موفق بودند. چنانچه در تویق نوزده باب التویقات بحار (ج ۵۳، ص ۱۹۰) آمده: در آن تویق که به عثمان بن سعید عمری و پسر او نوشته شده، میثمی

نامی، از هواداران فرقه‌ی جعفریه، با یکی از شیعیان اثنی عشری که مختار نام داشته، مناظره کرده و احتجاج نموده که امام حسن عسکری جز جعفر، خلیفه و نماینده‌ای ندارد... تا آخر توفیق، که مفصل است. یکی از هواداران فرقه‌ی جعفریه با یکی از شیعیان دوازده امامی به نام مختار بحث کرده و او را به قبول امامت جعفر متقاعد ساخته است. [۵۴] این فرقه‌ها شعبات دیگری هم داشتند. برخی از آنان معتقدند که امام زمان به هنگام ظهور به دنیا خواهد آمد و برخی قائلند که پسر امام عسکری به نام محمد متولد شده و مرده است و هنگام ظهور زنده خواهد بود.

ثبات فرقه‌ی اثناعشری

اما فرقه‌ی شیعه‌ی اثنی عشری معتقدند که پسر امام حسن عسکری هنگام وفات ایشان نزدیک شش سال داشته و تا وقت ظهورش زنده است و این فرقه، اکثریت شیعه را تشکیل می‌دهد و فرق دیگر را با براهین قوی مجاب کرده‌اند. پیروان اولیه‌ی این فرقه، ابوسهل بن علی نوبختی، حسن بن موسی نوبختی، سعد بن عبدالله اشعری قمی، عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و بسیاری دیگر بودند که اکثریت شیعه را تشکیل می‌دادند. این گروه در حال حاضر در سرتاسر جهان اسلام حضور دارد و همه در انتظار ظهور امام زمان روز شماری می‌کنند و منتظر فرج آن بزرگوار هستند. [۵۵] اما فرقه‌های دیگر از بین رفته‌اند و رواجی نیافته‌اند. مرحوم مفید و شیخ طوسی معتقدند که تمام اختلافات و انشعابات به تدریج از میان می‌رود، جز قطعی که در قرن چهارم به صورت شیعه‌ی اثنی عشری باقی می‌ماند. [۵۶].

پاورقی

- [۱] ترجمه‌ی اثبات‌الوصیة، ص ۴۵۷.
- [۲] مسند امام حسن عسکری، ص ۱۴.
- [۳] کافی مترجم، ج ۲، ص ۱۱۳، حدیث ۱ و ۲.
- [۴] همان.
- [۵] همان، ج ۲، ص ۱۶۶ حدیث ۱۱؛ ابومحمد ابنی انصح آل محمد غریزه و اوثقهم حجه و هو الأكبر من ولدی و هو الخلف و الیه ینتهی عری الامامة و احکامها مما کنت سائلی فسله عنه فعنده ما یحتاج الیه.
- [۶] توبه / ۱۱۴.
- [۷] بقره / ۱۰۶.
- [۸] کافی، ج ۲، ص ۱۱۷.
- [۹] از جمله‌ی «ما کشف به عن حاله» مشخص می‌شود که مقصود از بدا برای خدا، این است که مردم از نظر ظاهر گمان نمی‌کردند با وجود ابوجعفر، پسر بزرگ امام هادی، امامت به حضرت عسکری - علیهما‌السلام - که برادر کوچک بود برسد، ولی در علم محفوظ، خدا امامت را برای کوچک قرار داده بود و با مرگ ابوجعفر همه فهمیدند که جانشین امام هادی، در علم خدا، امام حسن عسکری بوده است.
- [۱۰] کافی، ج ۲، ص ۱۱۵ و بحار، ج ۵۰، ص ۲۴۵ و اعلام‌الوری، ص ۳۱۵.
- [۱۱] صقالبه جمع صقلاب و قومی بودند که میان کشور بلغار و قسطنطنیه سکونت داشتند که امروزه می‌توان گفت چکسلواکی و یوگسلاوی باشد. شیخ طبرس در اعلام‌الوری، ص ۳۵۶، طبع تهران این خبر را نقل کرده. در نقل وی عبارت چنین است: و عنده قوم یحدثهم بلغاتهم و فیهم ترک و روم و صقالبه الی آخر. از این عبارت استفاده می‌شود که تکلم امام به این زبان‌ها اختصاص به

غلام‌های خود نداشته بلکه با این قوم‌ها و گروه‌ها سخن می‌گفته و این مسئله در همه‌ی ائمه بوده. مباحثه‌ی امام رضا - علیه‌السلام - با علمای مذاهب مختلف که با زبان هر گروه سخن می‌گفت، در شرح حال امام رضا گذشت و همچنین اینکه ائمه به زبان حیوانات حرف می‌زدند.

[۱۲] ارشاد، ص ۳۲۲.

[۱۳] جاثلیق، علم و نام نیست بلکه عنوان و لقب روحانیت بزرگ نصار است؛ یعنی روحانی و پیشوای بزرگ نصارا.

[۱۴] مسند امام حسن عسکری، ص ۳۲-۳۰ و فصول المهمه، ص ۲۵۶.

[۱۵] ارشاد، ص ۳۲۴.

[۱۶] ترجمه‌ی اثبات‌الوصیة، ص ۴۷۴.

[۱۷] منتهی‌الآمال، باب ۱۱، ص ۵ ترجمه‌ی اشعار. گویا تو روزی مرا می‌بینی که اولاد من مانند شیران سال تمام کرده دور مرا گرفته‌اند. همان تمیم (سر سلسله‌ی قوم تمیم) قبل از تولد اولاد، یک نفر بود و زمانی تنها زندگی می‌کرد.

[۱۸] بحار، ج ۵۰، ص ۳۰۳ و ارشاد، ص ۳۲۴ و کافی، ج ۲، ص ۴۴۶، حدیث ۲۳.

[۱۹] ارشاد، ص ۳۲۴ و اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۳.

[۲۰] ارشاد، ص ۳۲۴.

[۲۱] ترجمه‌ی اثبات‌الوصیة، ص ۴۷۵؛ از این ماجرا بزرگواری امام عسکری معلوم می‌شود که چه قدر عفو و اغماض و چشم‌پوشی و صله‌ی رحم داشته و مصداق بارز آیه‌ی ۱۴ تغابن بود که «و ان تعفو و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم» و این مضمون در آیه‌ی ۲۲ نور و ۱۳ مائده و ۸۵ حجر و ۸۹ زخرف و دیگر آیات آمده است.

[۲۲] مناقب، ج ۴، ص ۴۲۶ و سیری در تاریخ تشیع، ص ۷۵۴.

[۲۳] سیری در تاریخ تشیع، ص ۷۵۴.

[۲۴] مناقب، ج ۴، ص ۴۲۴.

[۲۵] ترجمه‌ی اثبات‌الوصیة، ص ۴۶۳ و سیری در تاریخ تشیع، ص ۷۵۴.

[۲۶] ترجمه‌ی اثبات‌الوصیة، ص ۴۶۳ و سیری در تاریخ تشیع، ص ۷۵۴.

[۲۷] منتهی‌الآمال، ج ۵، باب ۱۴، ص ۹-۷ و بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۶ و بعد. در روایت دیگر آمده پس از تولد صاحب‌الامر نوری از او ظاهر شد، آفاق آسمان گسترده شد و مرغان سفید از آسمان فرود آمدند. پره‌های خود را به حضرت می‌مالیدند و برمی‌گشتند.

[۲۸] اسراء / ۸۱.

[۲۹] منتهی‌الآمال، ج ۵، باب ۱۴، ص ۱۰-۹.

[۳۰] کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۰۹ و سیری در تاریخ تشیع، ص ۷۵۷.

[۳۱] بحار، ج ۵۱، ص ۵.

[۳۲] بحار، ج ۵۱، ص ۲۲؛ در صدر روایت آمده که یک گوسفند به عنوان عقیقه فرستاد و من آن را عقیقه کردم. سپس برای تهنیت به حضور امام شرفیاب شدم. فرمود: ابراهیم! آن مولودی که برای او عقیقه کردی مرد. بعد از آن این گوسفندها را فرستاد. به نظر می‌رسد که در مجلس دشمنانی بوده‌اند و امام به تقیه آن کلمه را فرموده، و گر نه امام حسن عسکری تنها یک فرزند داشته باشد.

[۳۳] ارشاد، ص ۳۳.

[۳۴] کشف‌الغمه، ج ۳، ص ۲۸۹.

[۳۵] کافی، ج ۲، ص ۱۱۹.

[۳۶] زبیری لقب یکی از اشقیای زمان آن حضرت بود. او از اولاد زبیر بوده است و پیوسته حضرت را به قتل تهدید می‌کرده. خدا او را به دست خلیفه‌ی وقت یا دیگری به قتل رسانید. بعضی او را «زبر» بر وزن دبر خوانده‌اند که به معنی مرد زیرک و مکار است. و گفته‌اند منظور امام، خود مهدی عباسی است که به دست ترکان درباری کشته شد و تقطیع حرف نام مبارک امام زمان که همنام رسول الله است به سبب کراهت یا حرمت تکلم به نام آن حضرت است. اما شاید سال ۲۵۶ اشتباه باشد زیرا خود کلینی در باب مولد امام زمان که گذشت، سال ۲۵۵ را سال ولادت آن حضرت گفته است و این اختلاف را برخی از مترجمین کافی به این سبب توجیه کرده‌اند که از جهت اختلاف در اول سال هجری است. زیرا برخی آن را از ماه ربیع‌الاول محاسبه کرده‌اند. ولیکن این توجیه درست نیست زیرا روز و ماه ولادت امام زمان (عج) ۱۵ شعبان است و فرق نمی‌کند اول سال، محرم باشد یا ربیع‌الاول.

[۳۷] کافی مترجم، ج ۲، ص ۱۱۸، حدیث ۸۵۸.

[۳۸] کشف الغمّه، ج ۳، ص ۲۱۶ و بخش آخر حدیث در بحار، ج ۵۱، ص ۱۶۱ آمده؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۸۴، باب ۳۸.

[۳۹] بحار، ج ۵۰، ص ۲۶۳.

[۴۰] کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۹۷؛ مورخین و محدثین پیش از علامه اربلی، متوفای ۶۹۲، مانند کلینی و مفید (ره) به علت مرگ امام حسن عسکری تعرضی نکرده‌اند ولیکن علامه علی بن عیسی اربلی در کشف الغمّه بر حسب روایت فوق‌الذکر و متأخرین از او و جمع کثیری عقیده دارند که امام عسکری و پدرش مسموم از دنیا رفته‌اند و استدلالشان روایتی است که از امام صادق نقل شده: «والله ما منا الا مقتول شهیداً»؛ به خدا سوگند از ما کسی نیست مگر آن که به قتل شهید می‌شود. (بحار، ج ۵۰، ص ۲۳۸). در روایت دیگر آمده: ما منا اما مقتول او مسموم.

[۴۱] ارشاد، ص ۳۲۵.

[۴۲] همان.

[۴۳] محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، معروف به ابن بابویه و صدوق علی‌الاطلاق است؛ هر وقت بی‌قرینه باشد وی است و اگر برادرش حسن بن علی یا حسین بن علی اراده شود قرینه‌ای آورده می‌شود. در جلاله او دو کرامت بزرگ نقل شده: یکی آنکه او و برادرش حسین به دعای امام زمان به وجود آمده‌اند. پدرش قبلاً با دختر عموی خود ازدواج کرده بود و از او صاحب اولاد نشد. به واسطه‌ی حسین بن روح، سومین وکیل امام زمان به او نامه نوشته و خواستار فرزند فقیهی شد. در جواب نامه آمد: از این همسر دارای فرزند نمی‌شوید؛ به زودی مالک کنیزی دیلمی می‌شوید که خداوند از آن، دو پسر خیر به تو عنایت خواهد فرمود. طبق فرموده‌ی امام، از کنیز دیلمی سه پسر به وجود آمد: حسن، حسین و محمد. اولی زاهد و دومی و سومی مخصوصاً محمد (صدوق) فقیه شدند. از صدوق ۶۶ جلد کتاب نفیس از جمله من لا یحضره الفقیه و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا به جا مانده است. کرامت دوم، سالم ماندن بدن او در قبر تا زمان فتحعلی شاه در سال ۱۲۳۸ قمری است. ماجرا چنین است که در نتیجه‌ی سیل، قبر او در نزدیکی حضرت عبدالعظیم معروف به ابن بابویه خراب شد و سرداب را باز کردند و دیدند بدن سالم است و حنای انگشتان دیده می‌شود. (برای شرح این ماجرا به ریحانه‌الادب، ج ۲، ص ۴۷۲ رجوع شود).

[۴۴] کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۵۰ صائب گوید: موحدان که به لیل و نهار ساخته‌اند به یاد زلف و رخ آن نگار ساخته‌اند به هیچ حیل در آغوش در نمی‌آیی مگر تو را ز نسیم بهار ساخته‌اند ز لاله‌زار تجلی ستاره سوختگان چو لاله با جگر داغدار ساخته‌اند گشاده‌اند جگر سوختگان دهان طمع ز بس عقیق تو را آبدار ساخته‌اند به وصف زلف و رخ او رسیدن آسان نیست کلید گنج ز دندان مار ساخته‌اند.

[۴۵] کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۷۶ - ۳۷۴.

[۴۶] همان، ص ۲۶۳ - ۲۶۲.

[۴۷] همه‌ی کتب فقهای متقدم متأخر در این مسئله اتفاق نظر دارند.

[۴۸] کمال‌الدین، ص ۳۵.

[۴۹] کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

[۵۰] فرقه الشیعیه، ص ۹۷.

[۵۱] همان.

[۵۲] همان، ص ۱۰۰.

[۵۳] سیری در تاریخ تشیع، ص ۷۷۵.

[۵۴] کمال‌الدین، ص ۵۱۱ و بحار، ج ۳، ص ۱۹۱ - ۱۹۰.

[۵۵] عراقی چه عالی سروده: جانا حدیث شوق در داستان ننگجد رمزی ز راز عشقت در صد بیان ننگجد جولانگه جلال در کوی دل نباشد خلوتگه جمالت در جسم و جان ننگجد سودای زلف و خالت جز در خیال ناید اندیشه‌ی وصال جز در گمان ننگجد در دل چو عشقت آید سودای جان نماند در جان چو مهتر افتد عشق روان ننگجد پیغام خستگان در کوی تو که آرد کانجا ز عاشقانت باد وزان ننگجد آن دم که عاشقان را نزد تو بار باشد مسکین کسی که آنجا در آستان ننگجد بخشای بر غریبی کز عشق تو بمیرد وانکه در آستان خود یک زمان ننگجد جان داد دل که روزی کوی تو جای یابد نشناخت او که آخر جایی چنان ننگجد.

[۵۶] غیبت، شیخ طوسی، ص ۵۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و

رایانه‌ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزارهای تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

